

دست از سر نویسنده‌ها بردارید!



صوفیا نصرالهی

منتقد سینما

این ستون سه‌شنبه‌ها قرار است وعده‌گاه جدید من و شما باشد که از دریچه‌ی هنر، فلسفه، سفر و هرآنچه مایه‌ی رشد آدمیزاد می‌شود، به زندگی و اتفاقات روز جهان بپردازیم که شاید وسط این جهان بی‌دروپیکر که روزبه‌روز هم بیشتر به سوی فقهرا می‌رود، لااقل خودمان را توانستیم نجات بدهیم.

برای هر علاقه‌مندی به وادی هنر و ادبیات، مهم‌ترین خبری که صبح دوشنبه رسیده، خبر فوت ماریو وارگاس یوسا، نویسنده‌ی مشهور و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل پرو است که برخی کتاب‌هایش ازجمله «گفتگو در کاتدرال»، «سور بز» و «دختر از پرو» در ایران اقبال زیادی پیدا کردند. دوستان دیگر از ارزش‌های ادبی کارهای یوسا قطعاً می‌نویسند، اما چیزی که در شبکه‌های اجتماعی در واکنش به مرگ نویسنده‌ی نوبلیست برایم جالب شد، مانور دادن روی دیدگاه‌های سیاسی این نویسنده‌ی بزرگ بود. غیرطبیعی هم نیست، بسیاری از نویسنده‌های بزرگ، به عقاید سیاسی‌شان شناخته می‌شوند اما مشکل، مصداقه به مطلوب کردن‌شان است. یوسا به‌هرحال زمانی عضو حزب کمونیست و به‌قولی، چپی بود. اواز طرفداران انقلاب کوبا بود اما در دهه‌ی ۷۰ و بعد از اینکه بسیاری از کشورهای کمونیستی روی دیکتاتوری‌شان را نشان دادند، لیبرال شد. طرفدار آزادی‌های فردی و بازار آزاد بودن- که طبعاً برای مخاطب ایرانی الان دغدغه است و اهمیت دارد- یوسا را برایش جذاب‌تر می‌کند و البته که یوسا جذاب بود؛ در کلمه، روایت و حتی در سیما. اما دلم می‌سوزد که می‌بینم مرگ نویسنده، بهانه‌ای شده تا بگذرانندش روبه‌روی نویسنده‌های چپ‌گرا، ما متأسفانه به جایی رسیده‌ایم که قیر غلامحسین ساعدی می‌شود محل مجادلات سیاسی. که پادمان می‌رود به‌هرحال نویسنده‌ی مهمی بود و هیچ نویسنده‌ای هم جای دیگری را تنگ نمی‌کند. جهان کلمه و ادبیات آنقدر وسیع است که به همه‌جا برسد. یوسای لیبرال، نویسنده‌ای مهم و در تفکر نقادانه‌اش، طرفدار آزادی است. همان طور که آریل دورفمن شیلیایی، نوشته‌هایش مهم هستند و آزادی را ارج می‌نهد؛ اما همچنان طرفدار آرمان‌های سوسیالیستی باقیمانده است. هر دویشان به حقوق بشر بها می‌دادند. هر دویشان روشنفکران مطرحی از آمریکای لاتین بودند. اینکه به لحاظ سیاسی در سال‌های اخیر متعلق به دو جناح روبه‌روی هم بودند و اینکه به‌هرحال در روایت‌های داستانی و غیرداستانی‌شان هم این نگاه انعکاس داشت، دلیل بر خوبی یکی و بدی دیگری نمی‌شود. نویسنده‌ها را نمی‌شود این‌طوری مقابل هم قرار داد. جمله‌ای از یوسا خواندم که: «دیکتاتورها فجایع طبیعی نیستند. این همان چیزی است که من تلاش کرده‌ام در رمان‌هایم بیان کنم. این که چگونه دیکتاتورها به کمک مردمان بسیاری و گاه حتی به کمک قربانیان خود، به قدرت می‌رسند.» و خدا شاهد است که عین همین نگاه را دورفمن داشت، اگر برگردید و مصاحبه‌ای را که در همین نشریه چندوقت پیش با او انجام داده بودم، بخوانید. وقتی پرسیدم آیا از مردم به‌خاطر رأی مثبت دادن به برخی قوانین پینوشه متنفر است یا نه و به‌رغم اینکه سفیر فرهنگی آئنده به‌شمار می‌رفت، معتقد بود که روی کار آمدن پینوشه به‌خاطر اشتباهاتی بود که در زمان آئنده صورت گرفت و مردم را ناامید کرد.

حالا که درباره‌ی روشنفکران آمریکای لاتین به‌بهانه‌ی مرگ یوسا گفتیم و اینکه اگر ما به چپ و راست بودن‌شان دامن نزنیم، در تئوئیر غیرفارسی و بقیه جاها ندیدم که بخواهند یوسا را چماق بر سر، چپ کنند. می‌خواهم از یک فیلم هم درباره‌ی دوران دیکتاتورها در آمریکای لاتین یاد کنم: «من هنوز اینجا هستم». فیلمی برزیلی که برنده‌ی اسکار بهترین فیلم خارجی‌زبان شد. والتر سالس برزیلی، فیلمی را ساخته که باتوجه به سابقه‌اش و ساختن فیلمی مثل «خاطرات موتورسیکلت» در سال ۲۰۰۴ درباره‌ی چه‌گوارا، می‌توانیم او را متمایل به دیدگاه‌های چپ بدانیم. فیلم، چپی است یا راستی؟ هیچ کدام. برای همین فیلم خوبی است. این فیلمی انسانی است که برهه‌ای از تاریخ برزیل را روایت می‌کند که دیکتاتورها سر کار هستند و آدم‌ها روده می‌شوند و رنج‌هایی که خانواده‌هایشان تحمل می‌کنند. قصه‌ی آزادی خواهی، استقامت و رنج، چپ و راست ندارد. ساعدی، دورفمن، سالس یا یوسا فرقی ندارند. ایده‌ی روشن‌فکر مهم است. گیرم که گاهی مسیرش را هم اشتباه برد. دست از سر نویسنده‌ها و کنکاش هر حرفی که زده‌اند، بردارید. آن‌ها در کتاب‌های‌شان منعکس شده‌اند.

فرهنگ

CULTURE

۱۴

پسر ناخلف پدر



اسدالله امرایی

مترجم و نویسنده

ماریو بارگاس یوسا، نویسنده بزرگ و بر جسته پرویی و برنده جایزه‌ی نوبل ادبیات سال ۲۰۱۰ میلادی درگذشت. بارگاس یوسا در تمام زندگی خود، صبح‌ها جز نوشتن کاری نمی‌کرد. طی نیم‌قرن حدود ۶۰ کتاب منتشر کرد ازجمله «گفتگو در کاتدرال»، «سور بز» و «سال‌های سگی»، «جنگ آخر زمان»، «خاله خولیا و نویسنده»، «در ستایش نامادری» و... در مصاحبه‌ای با مجله پاریس ربویو گفته بود: «اگر نمی‌نوشتم، بدون هیچ تردیدی مغزم را می‌پکاندم.»

نویسنده‌ی برای یوسا همیشه سلاحی در برابر ناامیدی و استبداد بوده است و آثار او همواره تلاشی برای مقابله با امواج جریانات سیاسی و فکری آسیب‌زا بوده‌اند. او مدافع آزادی‌های فردی و دموکراسی در آمریکای لاتین است و انتقادهای تندش

یادنامه ادبیات

به‌محض رسیدن به سن قانونی، من را به ارتش خواهد فرستاد تا در مسیر درست قرار بگیرم. وقتی نمایش تمام می‌شد و وقت آن رسیده بود که مرا در اتاق حبس کند، نه درد مشت و لگدها بلکه خشم و انزجار از خودم باعث می‌شد شب را نخوابم و در سکوت گریه کنم؛ خشم و انزجار از این که چرا آنقدر ترسو بوده‌ام و خود را به آن شکل جلوی او حقیر کرده‌ام.» داستان و شعر، پناه و راه قرار ماریو از استبداد خانگی پدرش ارنستو بود؛ اما علاوه بر این، به‌نوعی مخالفت و اعتراض او نیز به‌حساب می‌آمد. پدرش عقیده داشت ادبیات، بلیت ورود به یک زندگی ناموفق و کار آدم‌های مست و منحرف است. ارنستو برای تبدیل پسرش به مردی واقعی، او را در ۱۴ سالگی به آکادمی نظامی لئونسیوپرادو فرستاد. کتاب «سال‌های سگی» هنوز هم مخاطبان را با ارائه تصاویری بهت‌آور و شوکه‌کننده از زندگی دانشجویان دانشکده افسری، حیرت‌زده می‌کند. حضور او در محیط نظامی باعث آشنایی‌اش با زبان زور ارتشی‌ها می‌شود. یک نمونه‌اش را در «راز مرگ پالومینو مولرو» آورده‌ام: «حرف‌های مرا نفهمیده‌ای. حکماً می‌دانید که نیروهای مسلح حقوق جزایی و آیین دادرسی خودشان را دارند، دادگاه‌های اختصاصی خودشان را دارند و افراد خاطلی نیروهای مسلح را در همین دادگاه محاکمه و مجازات می‌کنند. توی دانشکده افسری گاردیا سیویل به تو یاد نداده‌اند؟ خبر! خب، پس بگذار الان من یادت بدهم. زمانی که جرمی اتفاق می‌افتد و احدی از جمعی از نیروهای مسلح درگیر ماجرا شود، بازپرس نظامی دفتر قضایی دادرسی ارتش به

همیشه منتقد

ماریو بارگاس یوسا، غول ادبیات که گفته بود «دوست دارم مرگ در حالی مرا بیابد که در حال نوشتنم، مثل یک حادثه» دیروز درگذشت



سوسن سیرجانی

خبرنگار گروه فرهنگ

«داستان نوشته و خوانده می‌شود تا زندگی‌هایی را در اختیار انسان‌ها بگذارد که از نداشتن آن‌ها ناراضی‌اند»؛ این جملات از یوساست؛ درباره قدرتی که ادبیات برای تغییر کیفیت زندگی دارد. روز گذشته ماریو بارگاس یوسا در زادگاهش پرو، به‌دلیل کهولت سن درگذشت. یوسا علاوه بر کارنامه کاری پرپراش، زندگی پرفرازونشیب سیاسی و اجتماعی نیز داشت که همین مسیر زندگی، او را تبدیل به کسی کرده بود که از واقعیت می‌نوشت. در سال‌هایی که بیشتر نویسندگان آمریکای لاتین ازجمله گابریل گارسیا مارکز، به سوی جنبش‌های ادبی و نوگرایی رفته بودند، یوسا قصه‌ها و آدم‌های واقعی را دستمایه رمان‌های خود قرار می‌داد. تأثیر او بر ادبیات جهان و از سوی دیگر تغییر نگاه به آمریکای لاتین، انکارناپذیر است. حالا دیگر یوسا در جهان نیست و آرام گرفته. اما هنوز هم بخشی کوتاه از زمان‌های سیاسی او می‌تواند تا مدت‌ها ذهن را درگیر مفاهیم عمیقی مانند تأثیر تصمیم‌گیری‌های اشتباه و دیکتاتوری بر نفوذ خرافه، فقر و کاهش سطح کیفیت زندگی مردم کند.

▼ مدرسه نظام، جایی برای شکل‌گیری جهان‌بینی

ماریو بارگاس یوسا متولد سال ۱۹۳۶ بود. یعنی سه‌ساله بود که جنگ جهانی دوم شروع شد. پرو زادگاه یوسا از ابتدای جنگ با آمریکا متحد شده بود، اما طلاق پدر و مادر یوسا باعث شد تا پایان جنگ جهانی، او با مادرش در بولیوی زندگی کند. بعد از جنگ و به دلایلی خانوادگی، یوسا به پرو بازگشت و پدرش او را به مدرسه نظام فرستاد. او زندگی عجیبی را در این مدرسه گذراند، روزهایی که در ابتدای نوجوانی نگاه او را به جهان و جغرافیایی که در آن زاده شد و زندگی می‌کرد، شکل داد. یوسا از ۱۹ سالگی شروع به نوشتن کرد و اولین داستانش در مجلات چاپ می‌شد. اما شاید «سال‌های سگی»- اولین رمان جدی و مشهور او- را بتوان شروع شهرت جهانی این نویسنده دانست. رمانی که آن را براساس شرایط موجود در یک مدرسه نظامی در پرو نوشت و در آن علاوه بر رنج تحمیل‌شده بر شاگردان، سیستم فاسد نظامی کشور را هم به نقد کشید.

رمان «سال‌های سگی» با روایتی غیرخطی و زاویه‌دید چندگانه نوشته شد. پس از انتشار این رمان، مدیریت مدرسه نظامی‌ای که یوسا در آن درس خوانده بود، نسخه‌های بسیاری از کتاب را سوزاند و نگارش آن را اقدام علیه پرو خواند؛ اما این اثر با استقبال زیادی از سوی خوانندگان مواجه شد و در سال ۱۹۶۳ جایزه کریتیکا اسپانیولا را گرفت. این اثر با نام «The Time of the Hero» به انگلیسی ترجمه شده است.

▼ زندگی در اروپا و تلاش برای شناخت بیشتر جهان

ماریو بارگاس یوسا، در اواخر دهه ۵۰ میلادی مدرک دکترای خود را از دانشگاه مادرید اسپانیا گرفت و پس از آن برای زندگی و کار به پاریس مهاجرت کرد. زندگی، ترجمه و تدریس در اروپای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، فرصت بیشتر نوشتن و دیدار با نویسندگان بزرگ مثل بورخس و فونتنس را برای یوسا فراهم کرد. او در سال ۱۹۶۹ یکی از مشهورترین آثار خود یعنی رمان سیاسی «گفتگو در کاتدرال» را به زبان اسپانیایی منتشر کرد. رمانی که پس از یک‌دهه زندگی در اروپا، باعث شده بود که با نگاهی منتقدانه

پاسدار آزادی در سنگر ادبیات



مسعود شاه‌حسینی

خبرنگار گروه فرهنگ

یکی دیگر از غول‌های ادبیات هم رفت. حس می‌کنم خود ادبیات هم با مرگ ماریو بارگاس یوسا می‌فهمد یکی از یاران دیرینش را از دست داد. یوسا بود که پایه نشست، آن را بر شاهانه‌هایش برکشید، دلش را به آن سپرد و درباره‌اش نوشت و تا آخر هم درباره جسادوی آن و اهمیت‌اش گفت. اصلاً همه‌مدیون او هستیم که گابریل مارکز را به جهان ادبیات معرفی کرد، پیش از اینکه کسی نامی از مارکز بشنود. حتی پیش از اینکه مشتی بر صورت رفیق ۱۰ ساله‌اش بزند و تا آخر عمر رابطه‌شان شرک‌آب شود، درباره بزرگی‌اش کتاب نوشت.

یوسا، رمان‌نویسی بود که منظره داستان‌سرایی آمریکای لاتین را با رنگ

و طرحی از جادوی کلمه دوباره ترسیم کرد؛ نابغه‌ای که توانایی عجیبی در خلق روایت‌هایی پیچیده داشت، با قلمی که وقف مدح قدرت و وهن آن شد. او نیز و تند و بی‌رحمانه به قدرت‌های استبدادی تاخت و تا جان داشت درباره مقاومت، شکست و تلاش برای آزادی نوشت. فکر می‌کنم او بهترین نماد موفقیت نسلی از نویسندگانی است که حیات‌شان سرشار از تجربه‌گرایی جسورانه و تعامل بی‌پروا با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی بود. نوشته‌های یوسا و به‌طورکلی نویسندگان موسوم به نسل بوم، که اواسط قرن بیستم شکوفا شدند و میان‌شان نام‌هایی مثل مارکز، کورتازار و فونتنس بر جسته است، یک ویژگی خاص داشت. اینها تکنیک‌های مدرنیستی نوشتن را با حس و حال منطقه‌ای درآمیختند و آثاری خلق کردند که هم جهانی بود، هم عمیقاً در بستر فرهنگی جوامع آمریکای لاتین ریشه داشت. این‌ها نویسندگانی پیشگام بودند که هر یک عمق و نوآوری بی‌مانندی به گونه ادبی رمان بخشیدند. یوسا در خط مقدم این جنبش بود. نویسنده‌ای با نیروی ادبی شگفت‌انگیز که بیش از

رمان‌نویس بودن، راوی بود و کاشف؛ کاشف حقیقت‌های پنهان رفتار انسانی و راوی وضعیت‌انسانی. زندگی رنج‌بار مردمی که تحت سیطره دیکتاتوری‌ها زندگی می‌کنند، در کلام و قلم یوسا قدرتی مستندگونه دارد که هم باورپذیر است و هم محسوس. شاید یکی از دلایلی که کتاب‌های یوسا خوانندگان بسیار دارد و به دل می‌نشیند، این است که او صدای ملت بی‌قرار و در جست‌وجوی وضعیت بهتر بود؛ این؛ یوسا استاد روایت‌دازی درباره بدیل‌های آزادانه و نیک بود. ساختار رمان‌هایش پیچیده است و مشحون از دیدگاه‌های روایی گفت‌وگومحور و زمان‌بندی غیرخطی با نثری زنده و قدرتمند. او این سبک رنگین‌کمانی جهان‌ها را از فاکتر الهام گرفته بود و آن را در اثری مثل «قهرمان»- استنادانه به کار گرفت. گفت‌وگوهای میان شخصیت‌های دیکتاتور، قاتلان و زن‌زخم‌خورده در این اثر، همین‌طور جابه‌جایی‌هایی که میان مکان‌ها و زمان‌ها در «خانه سبز» و دیگر آثارش دارد، توانایی حیرت‌انگیز او برای به چالش کشیدن شیوه داستان‌سرایی متعارف است. این توانایی یوسا در تجسم صداها،ی متنوع، البته از پیشینه روزنامه‌نگاری‌اش سرچشمه می‌گیرد. او به‌عنوان یک گزارشگر جوان در «لیما» گوش خود را برای گفت‌وگو و چشم خود را برای مشاهده جزئیات تیز می‌کرد و همین مهارت‌ها را در داستان‌هایش به کمال رساند. یوسا جایی گفته